

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال سیزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۰۹

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۰۷/۰۱

صفحات: ۷۱-۹۵

نقش جمهوری اسلامی ایران در روند دولت-ملت سازی افغانستان

و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران

سید حسن قریشی کرین

استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور قم

ناصر مولایی

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور

عارف بیژن*

دانش آموخته کارشناسی ارشد آسیای مرکزی و قفقاز دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

افغانستان از نظر اجتماعی دارای بافت موزائیکی و متشکل از گروه‌های قومی - فرقه‌ای متعدد است. ماهیت سه‌گانه جمعیتی و سیاسی کشور افغانستان، همواره زمینه‌های بالقوه تنش و جدایی را در بردارد. تحولات داخلی افغانستان و ظهور طالبان و حضور کشورهای فرا منطقه‌ای در این کشور باعث شده تحولات افغانستان با منافع و ملاحظات ج.ا.ایران پیوند بخورد. بر این اساس هرگونه موفقیت یا شکست در پیشبرد روند دولت - ملت‌سازی در این کشور، مستلزم توجه به تهدیدات ناشی از این تحولات است که ممکن است در آینده امنیت ملی ج.ا.ایران را با مخاطرات ویژه‌ای مواجه سازد. لذا به دنبال تحولات معطوف به تغییر ساختار و کارگزار در افغانستان و شکل بندی تدریجی نظام سیاسی نوظهور، روند دگردیسی‌های محیط پیرامونی افغانستان تشدید شده است و تأثیرات چندگانه‌ای در همه سطوح (داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی) و حوزه‌ها (نرم و سخت) ایجاد کرده است. با به کارگیری چارچوب نظری دولت - ملت سازی، هدف در این پژوهش بررسی نقش ایران در فرایند دولت - ملت‌سازی کشور افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران و ارائه راهبردهای مناسب در این حوزه است.

کلیدواژه‌ها: دولت-ملت، امنیت ملی، فرصت‌ها، تهدیدات، افغانستان

* نویسنده مسئول، ایمیل: aref.bijan@gmail.com

مقدمه:

در روابط بین الملل، نیازها و مسائل اقتصادی، مبادلات فرهنگی، معاهدات بین المللی و جریان‌های سیاسی و ... می‌تواند زمینه ساز روابط دو یا چند کشور و یا افزایش نقش و نفوذ یک کشور در کشور دیگر شود. از این میان روابط اقتصادی و تجاری با توجه به نیاز کشورها در روابط بین الملل بیش از دیگر مسائل سیاسی و فرهنگی ایفای نقش کرده و سبب گسترش روابط دو یا چند جانبه شده است. می‌توان گفت که بیشتر روابط بین کشورها از سطح مسائل اقتصادی و مبادلات تجاری شروع شده و به سایر جنبه‌های سیاسی، فرهنگی و ... تسری می‌یابد.

افغانستان در طی سه دهه اخیر به واسطه تحولاتی که با آنها روبه رو شده به یک کشور بی ثبات، ضعیف و عقب مانده در تمامی زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تبدیل شده بود. به طوری که امنیت دیگر کشورهای منطقه و حتی نظام بین الملل را با چالش مواجه ساخته و هنوز هم این خطر کاملاً رفع نشده و دیگر کشورها به ویژه همسایگان افغانستان از بازگشت بی ثباتی و ناآرامی به این کشور هراس دارند. فقر اقتصادی و ناتوانی در ترمیم و بازسازی بخش‌های آسیب دیده، نیاز افغانستان را به کمک‌های بین المللی و حضور دیگر کشورها و سازمان‌های بین المللی در بازسازی این کشور پس از ۱۱ سپتامبر بیش از پیش آشکار ساخت.

بنابراین، با توجه به نیازهای افغانستان به کمک دیگر کشورها، جمهوری اسلامی ایران، به عنوان همسایه افغانستان توانسته است نقش مهمی در بازسازی افغانستان ایفا نماید به گونه‌ای که هم اینک به عنوان یکی از بازیگران تأثیرگذار در آینده این کشور مورد توجه گروه‌های افغان و دیگر کشورها از جمله ایالات متحده قرار گرفته است. همچنین با توجه به پیوندهای تاریخی و فرهنگی مشترک دو ملت ایران و افغانستان، ایران توانسته پس از ۱۱ سپتامبر در تحولات سیاسی افغانستان نیز نقش عمده‌ای ایفا نماید. باید توجه داشت که ایران نه تنها در دو زمینه اقتصادی و سیاسی، بلکه در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی فعالیت‌های متنوعی در افغانستان انجام داده است.

در طول حکومت طالبان بر کابل و اقدامات وحشیانه آنها و نقض آشکار حقوق بشر علی الخصوص نسبت به زنان، آمریکا علی رغم ژست بشر دوستانه و اخلاقی در اقداماتی نظیر سفر خانم مارلین آلبرایت به پاکستان و دیدار با زنان افغانی در اردوگاه‌های مرگ (نام اردوگاه‌های ایجاد شده توسط پاکستان برای اسکان افغان‌های مهاجر) عملاً کناره‌گیری آشکاری نسبت به تحولات افغانستان داشت. در واقعه ۱۱ سپتامبر آمریکا از این موقعیت استفاده نموده و حمله‌ای را که در سال ۱۹۹۷ به استناد اظهارات زیبگنیو برژینسکی برنامه ریزی کرده بود انجام داد. جرج دبلیو بوش پس از این واقعه اظهار داشت که:

"ما هیچ تمایزی بین کسانی که این کار را انجام داده‌اند و کسانی که به آنها پناه داده‌اند

نمی‌گذاریم" (۹/۱۱ Boush).

این سخنان در حالی گفته شد که تنها چند ساعتی از حادثه ۱۱ سپتامبر نگذشته بود و همین مسئله نشان می‌داد که آمریکا آمادگی حمله به افغانستان را داشت، حمله‌ای که چند ماه بعد به وقوع پیوست و در نهایت در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ یک افغانی تبار مقیم آمریکا به ریاست جمهوری افغانستان رسید. از این به بعد عملاً آمریکا به مهم‌ترین بازیگر در صحنه سیاسی افغانستان تبدیل شد (شفیعی، ۱۳۸۱: ۵۳-۵۷)

حضور مستقیم و اشغال افغانستان مجموعه‌ای از تأثیرات را بر ژئوپلیتیک سنتی افغانستان گذاشت که بود وضعیت جدیدی را برای جمهوری اسلامی ایران در مرزهای شرقی‌اش ایجاد نمود. اولین و بدیهی‌ترین آن حضور آمریکا به عنوان چالش گر نظام جمهوری اسلامی ایران در مرزهای شرقی این کشور بود که سرآغازی بر شروع یک سری مسائل امنیتی برای جمهوری اسلامی ایران گردید. شرایط جدید افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر به شکل‌گیری تهدیدات نوینی علیه ایران نیز منجر شده که در این خصوص می‌توان به گسترش افراط‌گرایی، تروریسم و تنش‌های قومی، مذهبی در افغانستان و احتمال سرایت آن به کل منطقه و از جمله ایران اشاره کرد. لذا تحولات عمدتاً سیاسی-امنیتی در همسایگی ایران، تأثیرات متعددی بر امنیت ملی ایران گذاشته و بالتبع این آثار طی فرایند دولت-ملت سازی نیز تداوم خواهد داشت. در این میان پرسش این تحقیق می‌تواند این باشد که اساساً تأثیر و نقش جمهوری اسلامی ایران در فرایند دولت سازی در افغانستان چیست و چه تاثیری بر امنیت ملی ایران دارد؟ و جمهوری اسلامی ایران چه مؤلفه‌هایی را در تدوین و اجرای دکترین امنیت ملی باید مد نظر قرار دهد تا بتواند با توجه به چالش‌های موجود، با کاهش تهدیدات، فرصت‌های جدیدی را برای کشور فراهم کند. در عین حال که می‌توان مهم‌ترین تقسیم بندی این اثرپذیری را مربوط به ظهور «فرصت‌ها» و «تهدیدات» جدید دانست، می‌توان تهدیدات را نیز از جهت شدت، شکل، هدف، موضوع، ماهیت دسته‌بندی نمود. در این نوشتار سعی شده است نقش اساسی ایران در روند دولت سازی افغانستان را مورد ارزیابی قرار دهیم و اینکه با توجه به حضور کشورهای فرامنطقه‌ای در کشور افغانستان و هم‌مرز بودن ایران با این کشور و هم‌چنین مبادلات فرهنگی و اقتصادی بین این دو کشور چه تاثیری بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت. فرضیه بر این اساس است که ایران نقش بسیار مهمی در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در روند دولت سازی افغانستان قائل است و با این وجود فرصت‌ها و تهدیداتی را برای امنیت ملی ایران به دنبال دارد. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و نوع گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای، مقالات و کتب مرتبط با موضوع می‌باشد.

چارچوب نظری در فرایند دولت-ملت سازی

دولت-ملت سازی اصطلاحی است که در تئوری دولت کاربرد دارد. دو رهیافت اصلی در تعریف آن وجود دارد. نخست، دولت-ملت سازی به اعتقاد برخی از نظریه پردازان، به اقدامات تحت رهبری نیروهای خارجی گفته می‌شود که تلاش می‌کنند نهادهای ضعیف یا دولت‌های ورشکسته را از نو بنا کنند. این عمل یا توسط یک کشور خارجی صورت می‌گیرد و یا ناشی از دخالت سازمان ملل می‌باشد. نوع دیگر دولت-ملت سازی مربوط به نظریه‌ای است که طی موافقتنامه ای کشورهای ثروتمند و توسعه یافته تعهد می‌کنند دولت‌های ضعیف را در اصلاح امور یاری رسانند. اینگونه اقدامات معمولاً در زمینه همکاری اقتصادی و توسعه روی می‌دهد. این نظریه اعتقاد دارد که کشورها نمی‌توانند خارج از مرزهای خود دست به دولت سازی بزنند بلکه آنها فقط می‌توانند از چنین فرایندی حمایت به عمل آورند و یا اینکه جلوی آن را بگیرند (افتخاری، ۱۳۸۵: ۳۴).

با این اوصاف، اصطلاح ملت سازی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در میان دانشمندان علوم سیاسی که رهیافتی تاریخی داشتند، رواج داشت. مهم‌ترین هواداران آن برخی از بزرگان دانشگاهی آمریکا چون کارل دویچ، چارلز تیلی، و رینهارد بندیکس بود. نظریه ملت سازی ابتدا به منظور توصیف فرایندهای انسجام و پیوستگی ملی که منجر به استقرار دولت-ملت‌های مدرن که از اشکال متنوع سنتی دولت‌ها مثل دولت‌های فئودالی و پادشاهی، دولت‌های کلیسایی و امپراتوری‌ها متمایز است، به کار می‌رفت (قوام و زرگر، ۱۳۸۷: ۲۲۱).

«ملت سازی» استعاره‌ای از معماری است که بر وجود عاملانی که با آگاهی عمل می‌کنند، مثل معماران، مهندسان، نجاران، و افرادی از این قبیل دلالت دارد. در هر حال، این اصطلاح همان طور که توسط دانشمندان سیاسی به کار می‌رود، نه تنها استراتژی‌های آگاهانه‌ای را که رهبران دولت‌ها در پیش می‌گیرند در برمی‌گیرد، بلکه شامل تغییرات ناخواسته اجتماعی نیز می‌شود. کیوین کستروود معتقد است مفهوم «ملت سازی» برای علوم سیاسی همان معنایی را دارد که «صنعتی سازی» برای اقتصاد اجتماعی داشت: ابزاری ضروری برای شناسایی، توصیف و تحلیل پویایی‌های کلان اجتماعی و تاریخی که دولت‌های مدرن را به وجود آورد. آستین روکن، ملت سازی را متشکل از چهار جنبه متمایز تحلیلی نشان می‌دهد. در اروپای غربی این جنبه‌ها معمولاً با نظمی کم و بیش مشابه به دنبال هم آمده‌اند. بنابراین آنها را نه تنها می‌توان به عنوان جنبه‌ها، بلکه مراحل ملت سازی نیز ملاحظه کرد. اولین مرحله منجر به یکسان سازی اقتصادی و فرهنگی در سطح نخبگان می‌شود. مرحله دوم بخش بزرگ‌تری از توده‌ها را از طریق اعزام به خدمت و ثبت نام در مدارس اجباری به درون نظام می‌آورد. رشد سریع رسانه‌های عمومی راه‌هایی برای ارتباط مستقیم بین نخبگان مرکزی و افرادی که در پیرامون قرار دارند ایجاد کرد. در مرحله سوم، توده‌ها به مشارکت فعال در قلمرو سیاسی نظام

فراخوانده شدند و سرانجام در آخرین مرحله دستگاه اجرایی دولت گسترش یافت. خدمات رفاهی عمومی ایجاد شد و خط‌مشی‌های فراگیر ملی برای برابری شرایط اقتصادی طراحی شد (Breuilly, ۲۰۰۵: ۳۵).

در میانه دهه ۱۹۷۰، چرخش جدیدی در بحث‌های پیرامون ملت سازی ایجاد شد. کونور می‌گوید که ادبیات ملت سازی با شکاف انواع متعدد اجتماعی (بین شهروندان و دهقانان، نجیب‌زادگان و عوام، نخبگان و توده‌ها) انباشته شده است. کونور معتقد است که در تاریخ جهان، ما بیش از اینکه با ملت‌سازی مواجه باشیم، با نابودی ملت مواجه بوده‌ایم. او معتقد است که به طور کلی درباره تأثیر مهندسی فعال ملت سازی اغراق شده است. کونور خاطر نشان می‌سازد یکسانی کامل اقلیت‌های قومی در سراسر جهان حتی در اروپای غربی - که ادعا می‌شود ملت‌سازی به‌طور کامل انجام شده است - با شکست مواجه شده است.

دلیل دیگر، کاستی اساسی نظریه ملت سازی از دید کونور ناشی از سردرگمی اصطلاحی است که به دلیل کاربردهای متعدد واژه «ملت» به وجود آمده است. همان طور که او اشاره کرده است این اصطلاح گاهی برای اشاره به گروه‌های فرهنگی به کار می‌رود، و گاهی نیز به نهادهای (دولت‌های) سیاسی اطلاق می‌شود. دو اصطلاح ملل متحد (United Nation) و سیاست‌های بین‌المللی (politics international) این مسأله را نشان می‌دهد. او معتقد است، چیزی که بیش از پیش باعث گمراهی می‌شود، تمایل به استفاده از اصطلاح «ملت» برای توصیف کل جمعیت دولت خاصی بدون ملاحظه ساخت قومی آن دولت است. کونور تأکید می‌کند که ماهیت راستین اقوام در یک نیای مشترک است. در واقع، اغلب اوقات می‌توان ثابت کرد که یک ملت از ریشه‌های قومی متعددی ناشی شده است. بنابراین، اعتقاد به ریشه ژنتیکی مشترک معمولاً می‌تواند بسان یک اسطوره باشد. به هر حال، تبعیت از این اسطوره برای هر ملتی امری اجتناب‌ناپذیر است (Jones, ۲۰۰۴: ۲۵).

ملت سازی عموماً در اشاره به فرایند یکپارچه سازی جمعیت یا مردم در یک کشور از رهگذر ایجاد وحدت ملی به کار می‌رود به طوری که مردم احساس کنند که منسجم بوده و به یکدیگر اعتماد دارند (Ahlerup & Hansson, ۲۰۱۱: ۴۳۱).

مفهوم امنیت ملی

امنیت ملی یک مفهوم کاربردی در علوم سیاسی است که به علت مشروعیت سازی برای دولت‌ها و استفاده دولت مردان از آن بسیار سیاسی زده شده است و همواره با ابهامات زیادی به کار می‌رود. این مفهوم به دلیل بعد مشروعیت ساز آن برای اقدامات دولت‌ها دچار ابهاماتی در معانی نیز

گردیده است. برای مثال تقلیل این مفهوم به تهدیدات ملی را به دلیل ساده فهم بودن آن برای مخاطبان دولت‌ها شاهد هستیم (Goldman, ۲۰۰۳: ۴۳-۷۶) که نمونه این موضوع در دکترین امنیت ملی آمریکا در زمان جرج دبلیو بوش دیده شد که دکترین امنیت ملی سنتی آمریکا را که پایبند بودن به اصول دکترین ویلسون و دفاع از لیبرالیسم و تعهد نسبت به آن بود را به جنگ پیش گیرانه (پیش‌دستانه) تبدیل نموده است (Muthiah, ۱۹۸۷: ۲۳۵) و معنای عمل درجنگ پیشگیرانه ایجاد یک تهدید آنی است و بدین وسیله مفهوم امنیت ملی به تهدید ملی تقلیل می‌یابد.

در رابطه با تلاش محققان برای تعریف مفهوم امنیت ملی، پیشینه تلاش به قدمت دولت مدرن و پدید آمدن دولت-ملت می‌باشد که تلاش‌های زیادی گردیده و تعاریف متفاوتی در برآیند آن ارائه گردیده است برای مثال از تعاریفی ساده همچون تعریف جان مورنر که اعتقاد دارد امنیت یعنی "رهایی نسبی از تهدیدات زیان بخش" تا، تعاریف پیچیده‌تری که در آن عواملی چون تعیین رفاه آتی، استقلال و زایش فرهنگ را در بر می‌گیرد (ربیعی، ۱۳۸۳: ۱۱).

دو نوع رهیافت از امنیت ملی وجود دارد. الف) رهیافت سنتی، ب) رهیافت جدید (۱) تعریف سنتی و کلاسیک امنیت ملی؛ این رهیافت از منظری تک بعدی امنیت ملی را مطالعه تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی می‌داند که در این صورت عواقب و راههای برخورد با جنگ و مطالعه اینکه چگونه حکومت‌های ملی از نیروهای نظامی به صورتی مؤثر برای رویارویی با تهدیدات نظامی خارجی استفاده نمایند می‌باشد.

آرنولد ولفرز در تحلیل کلاسیک خود از مفهوم امنیت ملی می‌گوید که امنیت ملی مشتق از ایده منافع ملی است و در اصل نشان‌دهنده تغییر توجه از رفاه به امنیت در حوزه منافع ملی است وی می‌گوید: یک ملت تا به آن حد دارای امنیت است که اگر بخواهد از جنگ اجتناب کند، این خواست به قیمت پایمال کردن ارزش‌های بنیادینش تمام نشود و اگر درگیر جنگی شود بتواند با پیروزی در آن جنگ ارزشهای مذکور را حفظ کند.

از این دیدگاه با تعبیری سخت‌افزاری از امنیت ملی، اولاً تهدیدات خارجی را با درجه اهمیت و اولویت بیشتری نسبت به تهدیدات داخلی می‌بینند. ثانیاً، نظام بین‌المللی در این دیدگاه نسبت به محیط داخلی قدرت بیشتری بر امنیت کشور داراست. ثالثاً این رهیافت با دیدی تقلیل‌گرا و جزئی‌نگر، امنیت را در چارچوب مرزهای ملی تعریف می‌نماید (Ayoob, ۱۹۹۵: ۲۱۰).

(۲) تعریف جدید امنیت ملی؛ این رهیافت با لحاظ کردن تغییر و تحولات ایجاد شده در محیط داخلی و بین‌المللی و چالش‌های ناشی از جهانی شدن، محلی شدن و بین‌المللی شدن مسائلی نظیر ایدز، مواد مخدر، محیط زیست، رکود اقتصادی، ظهور بمب اتم، و... مفهوم امنیت ملی را جرح و تعدیل کرده و آن را اساساً از جنبه نرم‌افزاری بررسی می‌نماید. در نتیجه آن امنیت ملی علاوه بر بررسی تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی شامل اولویت بخشی به تهدیدات محیطی، اقتصادی،

سیاسی و فرهنگی است که برخی از این تهدیدات، نه تنها برخلاف گذشته، شکل و ماهیت ابهام‌آمیزی پیدا می‌کنند، بلکه در شرایط ظهور وابستگی متقابل، ارتباط و نزدیکی روزافزون کشورها با یکدیگر، تهدیدات امنیتی شکل و ماهیت جهانی پیدا می‌کنند. در نتیجه مطابق این رهیافت، اولاً تهدیدات نظامی اولویت و اهمیت خود را از دست می‌دهند، ثانیاً تأثیر محیط داخلی نسبت به محیط بین‌المللی اگر نگوییم بیشتر می‌گردد حداقل هم تراز می‌گردد. ثالثاً این رهیافت از منظری کلی‌نگر و جامع‌نگر، عرصه و قلمرو را مدنظر قرار داده به نحوی که تهدیدات هم در قالب داخلی و هم در قالب بین‌المللی مطرح می‌گردند (افتخاری، ۱۳۸۱: ۳۳).

- جغرافیای انسانی افغانستان

افغانستان به دلیل موقعیت جغرافیایی همواره منقسم بین سه قدرت ایران، هند و ترکستان بوده و عملاً هویت مستقلی از خود نداشته و به عنوان سرحد این سه قدرت شناخته می‌شده است. به دلیل گستردگی سرحد در مقایسه با مرز و وابسته بودن سرحد به قدرت کشور صاحب آن افغانستان حتی هویت اولیه‌ای نیز به عنوان یکی از استان‌های ایران یا هند یا ترکستان نداشته است. تنها هرات به نوعی خود را یکی از ولایات ایران می‌دانست و روایات تاریخی نیز این مطلب را ثابت می‌کنند (پرتو، ۱۳۸۸: ۲۳).

از منظر مذهبی ۸۴ درصد مردم مسلمان سنی، ۱۵ درصد مسلمان شیعه و بقیه اقلیت‌های مذهبی ۱ درصد را تشکیل می‌دهند. زبان‌های افغانستان پشتو، دری و عربی برای مراسم دینی است. نرخ باسوادی (افراد دارای ۱۵ سال یا بیشتر که می‌توانند بخوانند یا بنویسند) در مردان ۴۷ درصد و در زنان ۱۵ درصد است. از جمعیت افغانستان ۴۲۰ درصد بالای ۱۴ سال، ۵۵ درصد بین ۱۵ تا ۶۴ و ۳ درصد ۶۵ سال به بالا سن دارند و متوسط عمر نیز ۴۶ سال است. (کورنا، ۱۳۸۳: ۱۱۴).

گروه‌ها و زیر گروه‌های نژادی بسیار و گوناگونی در کوه‌های افغانستان سکونت دارند که سه گروه عمده آنها عبارت است از: هزاره‌ها، تاجیک‌های شیعه و نورستانی‌ها. تاجیک‌ها، یکی از گروه‌های نژادی افغانستان هستند. اغلب آنها شهر نشینند؛ اما عده کمی از ایشان نیز در کوه‌های بدخشان ساکن‌اند. نورستانی‌ها در مناطق جنگلی کوهستان‌های ناهموار شرق کابل سکونت دارند. اصلیت آنها نامعلوم و حتی اسرارآمیز است. دو گروه اصلی پشتون، غلجه زایی و درانی (ابدالی) از نظر سیاسی بیشترین قدرت را در کشور دارند و تمام رهبران سیاسی به جز یک نفر از میان آنها برخاسته‌اند. (همان: ۱۷ - ۱۴).

با توجه به این موارد می‌توان این نکته مهم را گفت که کشور افغانستان از لحاظ سیستم حکومت داری و نهاد تصمیم‌گیری به لحاظ تعدد قوم و مذهب دارای جامعه‌ی پیچیده‌ای است که باعث

می‌شود برای روند دولت سازی در آن کشور بایستی تمامی اقشار جامعه را دخیل دانست و تمامی سطوح را به دقت مورد کنکاش قرار داد تا بتوان زیر ساخت بسیار قوی چه به لحاظ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به وجود آورد.

تبیین وضعیت جامعه شناسی سیاسی افغانستان

اصلی‌ترین ویژگی جامعه افغانستان که در ساختار سیاسی این کشور بروز و ظهور یافته است. ساختار موزاییکی قومی و مذهبی است. عوامل اصلی و اساسی ناکار آمدی و چالش این ساختار را باید متأثر و ناشی از کار ویژه‌ها و فراگردهای سازمان نیافته و تجزیه پذیر چنین بافتی دانست. ساختار موزاییکی بر درون داده‌های ناپیوسته و سازمان ناپذیری استوار است که ویژگی‌های چند گانه، نامتجانس و متفاوتی را در کارکرد عینی یک ساختار بر می‌تاباند. بستری که این ساختار را محتوا می‌بخشد، بر مؤلفه‌های ناهمسان سازی و ناهمگونی کارکردی در ظرفیت یک واحد تألیفی و ترکیبی استوار است. ویژگی‌های یاد شده در ساختار ملی جامعه افغانستان به گونه‌ای گسترده و مشهود خصلت‌های گسستگی و ناپیوستگی را بروز داده است. برجسته شدن خصوصیات و جزئیات عناصر این ساختار، موجبات پریشانی و وازدگی هر چه بیشتر سازمان اجتماعی را فراهم آورده است (Rand, ۲۰۰۷:۲).

چند گانگی های قومی، زبانی و مذهبی، از عناصر اصلی مؤلفه‌های ملی در افغانستان است. کار ویژه‌های ناقص و پرورش نیافته این عناصر زمینه‌های قوام و دوام روح مشترک ملی را که رmq ساخته است. تأکید بر پابندی‌های قبیله‌ای، پافشاری بر ارزش‌ها و خرده فرهنگ‌های تباری و مقدم شمردن پندارهای مذهبی بر آیین‌های همبستگی دینی و تابو ساختن نمادهای عشیره‌ای به جای سمبل‌های ملی، از جلوه‌های آشکار پرورش نیافتگی و نقصان «روح ملی» به شمار می‌رود که نمایه‌های ساختار موزاییکی را در واحد سیاسی افغانستان تبلور بخشیده است (ماگنوس و نبی، ۱۳۸۰: ۱۰-۱۲).

ساختار موزاییکی به بسته شدن شریان‌های تعامل کلان در میان اجزا و ارکان عناصر ملی منجر شده است. خرد شدن اجزا به پاره‌های متفاوت، و تقسیم شدن عناصر به پارچه‌های ناهمگون، به تجزیه شدن هر چه بیشتر خصوصیت اقوام و ارکان تشکیل دهنده ساختار اجتماعی جامعه افغانستان کمک کرده است. فرایند چنین تعاملی، برجستگی علائم و جلوه‌های فرهنگ و دلبستگی های قومی - عشیره‌ای در این کشور بوده است؛ امری که در نهایت، مجال بستر سازی تکثیر چند گانگی های فرهنگی را بیشتر و فرصت جلوه گری و باز پروری، همگویی و هم صدایی ملی را سد کرده است. (واعظی، ۱۳۸۱: ۷۳ - ۷۲)

این خرده فرهنگ در ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه افغانستان دارای آثار و تبعاتی بوده است. درونگرایی اجتماعی و عدم مشارکت مؤثر افراد در عرصه عمومی، شیوع ویژگی‌های خاص اجتماعی چون ترس، ناامیدی و تأثیر خشونت‌های محیطی بر خصلت‌های اجتماعی و سیاسی، و بد خواهی نسبت به نظام سیاسی، از جمله پیامدهای «فرهنگ فقر» در افغانستان محسوب می‌شود. از درون داده‌های فرهنگ قبیله‌ای نیز می‌توان به کل ناپذیری فرهنگ قبیله‌ای، خرد گریزی، بستر سازی عصبیت‌ها و منازعات مختلف قومی، مذهبی، نژادی و محلی و ناباوری جامعه پذیرسی سیاسی اشاره کرد. (همان: ۱۰۴-۷۴).

از جمله تحولات مهم از منظر «جامعه شناسی سیاسی» در افغانستان طی دو دهه اخیر، ظهور احزاب، و تعدد و تکثر حزبی بوده است. پدیده حزب، گر چه موضوع بی پیشینه و تازه‌ای در تاریخ افغانستان نبوده؛ اما آنچه احزاب دوره بیست ساله را از احزاب و دسته‌های سیاسی پیش از آن متمایز می‌سازد، بر آیند دو عامل مهم است: یکی پر شمار بودن احزاب این دوره و دیگری تمایز و تفاوت در کار کردهاست.

با شکل گیری نوع اخیر احزاب، موج شتابنده‌ای از گرایش‌های سیاسی به وجود آمد. کشانیدن توده‌ها به بازی‌های سیاسی، از پیامدهای عملی پدیده حزب در این مقطع بوده است. سیاسی شدن توده‌ها، اولاً ساختار ذهنی و تا اندازه‌ای سنتی مجموعه‌های قومی و طایفه‌ای را متزلزل ساخت و ثانیاً چار چوب‌های مناسبات و تعاملات ملی و اجتماعی را در سطح ساخت سیاسی کشور بر هم زد(سیمبر، ۱۳۸۵: ۹۵).

علقه‌های حزبی، عامل مهم تقابل و تضارب آراء و افکار عمومی و سیاسی گردید و شکاف‌ها و تضادهای متنوع و متواتری را در مناسبات ملی و درون خانوادگی پدید آورد. جنگ‌ها و خصومت ورزی‌های شدید و ستیزه جویی‌های گسترده‌ای که اکنون دامن جامعه افغانستان را گرفته است، فرآیند همان تکثر و تعدد بی ضابطه حزبی است که در شرایط کنونی به گونه‌ای گسترده عمومیت یافته است.

چالش‌ها و فرصت‌های روند نوین ملت سازی در افغانستان

با حمله آمریکا به افغانستان و سقوط حکومت طالبان، مرحله جدیدی از روند دولت سازی در این کشور آغاز شد. روند جدید با بیم‌ها و امیدهای بسیار همراه است؛ در صورتی که دولت سازی در افغانستان به موفقیت‌هایی قابل توجه و اساسی منجر شود، به صلح و ثبات منطقه کمک می‌کند؛ اما این بیم نیز وجود دارد که ناکامی‌ها به ایجاد یک دولت ورشکسته در این کشور منجر شود؛ پدیده‌ای که در صورت وقوع موجب پیامدهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی ناگواری برای کشورهای منطقه

خواهد شد.

در مجموع فرصت‌های ناشی از روند جدید دولت سازی در افغانستان را می‌توان به ترتیب زیر تشریح کرد:

۱. تشکیل دولت مرکزی: فقدان دولت و اقتدار مرکزی برای سامان دادن به امور سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی کشور و تداوم هرج و مرج و نا امنی، از معضلات تاریخی افغانستان محسوب می‌شود. روند نوین دولت سازی به ایجاد دولت مرکزی و فراگیر منجر شده است که به طور نسبی، بر سراسر افغانستان احاطه دارد؛ از این رو می‌توان این امر را به عنوان فرصتی مهم برای تکمیل فرایند دولت - ملت سازی افغانستان و ایجاد توسعه و ثبات در این کشور تلقی کرد.

۲. تغییر قواعد بازی سیاسی از خشونت گرایی به مصالحه: از ویژگی رفتاری اصلی گروه‌های قومی و سیاسی افغانستان، طی چند دهه گذشته توسل به ابزارها و شیوه‌های زور مدارانه و خشونت آمیز برای کسب قدرت سیاسی بوده است؛ اما در دوره اخیر، اکثر گروه‌ها به جای استفاده از زور و خشونت، مشارکت در روند سیاسی و رعایت قواعد بازی سیاسی دموکراتیک را انتخاب کرده‌اند. این تغییر در الگوهای رفتاری می‌تواند با نهادینه شدن آن در بلند مدت، گامی مهم در جهت کاهش خشونت‌ها و بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان تلقی شود.

۳. توجه افکار و قدرتهای جهانی به تحولات افغانستان: کشور افغانستان از زمان استقلال آن، عمدتاً شاهد بی‌ثباتی و دگرگونی‌هایی عمده بوده است و در تحولات آن نیز قدرتهای جهانی و کشورهای منطقه‌ای ذی‌نفع بوده‌اند؛ اما در هیچ دوره تا بدین حد، توجه جهانی به سوی مسائل این کشور معطوف نشده است. توجه جهانی به افغانستان فرصتی تاریخی برای استفاده از امکانات و سرمایه‌های بین‌المللی در جهت حل مشکلات این کشور است که نیازمند مدیریت صحیح از سوی نخبگان افغانی است.

۴. افزایش سطح صلح و امنیت: افغانستان در دوره‌های گذشته، شاهد سطح پایین و نا مطمئنی از امنیت و صلح بوده است و خشونت و نا امنی وجه بارز جامعه بوده است. حضور نیروهای بین‌المللی در این کشور و کنترل گروه‌های خشونت طلب و همچنین تمایل گروه‌های سیاسی داخلی به سوی مصالحه و مشارکت، موجب افزایش سطح و صلح امنیت در این کشور شده و تحکیم فضای امن و تداوم آن، می‌تواند به پیشرفت‌های جدی در زمینه توسعه سیاسی - اجتماعی و اقتصادی در این کشور منجر شود (Bromly, ۲۰۰۷: ۲۲).

از سوی دیگر، روند نوین دولت سازی در افغانستان چالش‌ها و تهدیدات عمده‌ای نیز به همراه داشته که از جمله این چالش‌ها و تهدیدات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف. چالش قومی - اجتماعی: منازعه دیرین در افغانستان اصولاً ریشه قومی دارد. هر یک از اقوام سعی دارند، در ساختار سیاسی قدرت برای خود جایی باز کنند؛ اما چون در این مسیر ناکام

می‌مانند، به سمت خشونت حرکت می‌کنند. میزان علاقه و همبستگی قومی در این جامعه، به مراتب بالاتر از همبستگی اجتماعی در یک جامعه پیشرفته جنبه آرگانیکی داشته و بر پایه نوعی تقسیم کار اجتماعی استوار است (شفیعی، ۱۳۸۳: ۷۶). در حال حاضر، بر مبنای قومیت، دو گروه اصلی در افغانستان فعال است: ائتلاف شمال که عمدتاً گروه‌های قومی تاجیک، هزاره و ازبک را شامل می‌شود و گروه دوم که اغلب پشتون‌ها را در بر می‌گیرد. برقراری موازنه بین گروه پشتون و غیر پشتون و شکاف درون قومی پشتون و در مجموع ویژگی قومی جامعه افغانستان، از چالش‌های اصلی دولت سازی در این کشور محسوب می‌شود.

ب. چالش‌های سیاسی ناشی از ضعف حکومت: به رغم تشکیل دولت مرکزی در افغانستان، حکومت کابل عمدتاً حکومتی ضعیف تلقی می‌شود. از عوامل ضعف می‌توان به تسلط جنگ سالاران و عوامل مرتبط با قاچاق مواد مخدر در پارلمان و نیز ضعف اقتصادی حکومت اشاره کرد. کل درآمد حکومت، تنها ۵/۴ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل می‌دهد و طبق آمار صندوق بین المللی پول، این آمار از هر کشور دیگری کمتر است. (Beehner, ۲۰۰۶: ۲)

ج. چالش‌های اقتصادی: افغانستان کشوری توسعه نیافته به شمار می‌رود و معیشت مردم از طریق باغداری، کشاورزی، دامداری، گله داری و استخراج معدود مواد معدنی تأمین می‌شود. بین سال‌های ۱۳۱۰ و اواخر دهه ۵۰ این کشور تا اندازه‌ای توانست به سطحی از توسعه اجتماعی و اقتصادی دست یابد؛ اما مدرنیزه شدن افغانستان عموماً در شهرها و مناطق عمده شهری متمرکز بوده است. از این منظر، مناطق روستایی به لحاظ توسعه اقتصادی و اجتماعی عقب ماندند و ساختارهای سنتی اداری و سنت‌های اجتماعی خود را حفظ کردند. (شفیعی: ۸۵).

از سال ۲۰۰۱، تلاش‌های بین المللی برای باز سازی و توسعه افغانستان آغاز شد؛ اما باز سازی با موانع داخلی و بین المللی متعددی روبروست و اکنون حدود ۸۰ درصد افغان‌ها در فقر زندگی می‌کنند (Beehner: ۳) توسعه و بهبود وضعیت اقتصادی اکنون از درخواست‌های اصلی مردم افغانستان است و در صورت عدم موفقیت لازم در این خصوص، ناامیدی و عدم اقبال مردم نسبت به روند سیاسی موجب اخلال در روند دولت سازی در این کشور می‌شود.

د. چالش‌های آموزشی، فرهنگی و بهداشتی: بیست و سه سال جنگ موجب ویرانی نظام آموزشی افغانستان شده است. پس از سال ۱۳۸۰، تقاضا برای آموزش افزایش یافته؛ اما عرضه در حد بسیار پایینی قرار دارد. هیجان ناشی از تجدید حیات مدارس و دانشگاه‌ها چالش بزرگی را پیش روی دولت کرزای قرار داده است. در هر حال، نظام آموزشی در افغانستان فرو پاشیده است. بر اساس برآوردهایی که از آمارها به عمل آمده است، شاخص آموزش افغانستان از جمله پایین‌ترین شاخص‌ها در جهان است؛ به خصوص دختران و جمعیت روستایی در وضعیت نا مساعدی قرار دارند. برآورد می‌شود که ۸۰ درصد ساختمان‌های مدارس تمامی مقاطع آسیب دیده و نابود شده‌اند. (شفیعی، همان، ۷۸). زنان

افغان دارای بالاترین نرخ بی سواد و کمترین استانداردهای بهداشتی در سطح جهان هستند. افغانستان دارای یکی از بالاترین نرخ‌های مرگ و میر در جهان است و نزدیک به انتهای شاخص‌های برنامه توسعه سازمان ملل متحد است. (Behner, ۲۰۰۶: ۴)

دلایل اهمیت افغانستان برای جمهوری اسلامی ایران

- دلایل امنیتی و سیاسی

دگرگونی‌های افغانستان در گام نخست بر روی امنیت ایران تأثیر مستقیم دارد. مرزهای خاوری ایران در چهار دهه گذشته همواره از دگرگونی‌های افغانستان تأثیر پذیرفته است. تا آنجا که اشغال افغانستان زیر چکمه‌های ارتش سرخ شوروی در پنجم دی ماه ۱۳۵۷، سبب روان شدن آوارگان و پناهجویان افغان به سوی ایران شد؛ در زمان یورش نظامی ارتش آمریکا نیز در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ به افغانستان به بهانه مبارزه با طالبان و القاعده، باردیگر ایران با پیامدهای کوچ افغان‌های آواره از جنگ روبرو شد.

مواضع غیر اسلامی و غیر انسانی دولت طالبان، ایران را از فروپاشی حکومت آنان خشنود ساخت؛ چرا که تهران، یکی از تهدیدهای مهم علیه امنیت ملی خود را برطرف شده می‌دید و از این روی با کمک رسانی به نیروهای موسوم به جبهه متحد شمال به فروپاشی دولت طالبان در کابل شتاب بخشید. با این همه ایران حضور نیروهای آمریکایی و متحدانش را پس از فروپاشی طالبان در افغانستان غیر ضروری ارزیابی می‌کرد. زیرا حضور این نیروها بهانه‌ای شد تا گروه‌های تروریستی عملیات خود را مبارزه در برابر اشغالگری جلوه دهند (فرجی راد، ۱۳۹۰: ۳۴).

- دلایل اجتماعی و فرهنگی

ایران و افغانستان با اشتراکات زبانی، قومی و مذهبی، همانندی‌های فرهنگی فراوانی با یکدیگر دارند. کوچ میلیون‌ها افغان به ایران در ۳۵ سال گذشته و حضور نزدیک به ۲ میلیون نفر از آنها در ایران امروز، اشتغال به کار آنان در شهرهای گوناگون و یا تحصیل در مدرسه‌ها و دانشگاه‌های سراسر کشور، خواه از دید اقتصادی و خواه آموزشی و پرورشی، این دو جامعه را در هم تنیده است.

حقیقت فراموش شده آن است که گویش خاوری زبان فارسی، فارسی دری، زبان اصلی افغانستان به ویژه در زمینه آموزش و بازرگانی است. سنت سخن گفتن به زبان فارسی در افغانستان دارای پیشینه‌ای کهن است که توانسته فرهنگ‌های گوناگون را فراتر از مرزهای ملی و فرقه‌ای و حتا شیعه و سنی، یکپارچه سازد. از دید تاریخی، گرچه بسیاری از حاکمان افغانستان پشتون بوده‌اند، ولی فارسی، زبان اداری و رسمی آنان برجای ماند. کوتاه آنکه انکار روابط نزدیک زبانی و فرهنگی

ایران با افغانستان به افزایش بی اعتمادی انجامیده و وضعیت دشواری را در گسترش ارتباط فرهنگی میان دو همسایه پدید آورده است (کولایی، ۱۳۸۰: ۵۶).

-دلایل اقتصادی

از دید اقتصادی، ایران یکی از بزرگترین کمک کنندگان مستقیم به افغانستان است. پس از فروپاشی طالبان، تهران در نشست توکیو برای بازسازی افغانستان در سال ۲۰۰۲ مبلغ ۵۶۰ میلیون دلار و در نشست لندن در سال ۲۰۰۶ صد میلیون دلار کمک نمود. تا پایان سال ۲۰۰۶، ایران یکی از انگشت شمارترین کشورهایی بود که همه وعده‌های خود را به سرانجام رسانده بود. در نشست جهانی که در جون ۲۰۰۸ در پاریس برای افزایش کمک به افغانستان برگزار شد، ایران به افغانستان وعده پرداخت ۵۰ میلیون دلار کمک و ۳۰۰ میلیون دلار وام در سه سال آینده را داد. در سال ۲۰۰۹ ایران چهارمین سرمایه گذار برتر افغانستان بود.

کمک‌های ایران به ویژه در هرات که به آنجا برق و راه‌های جدید کشیده و در بخش بازرگانی سرمایه گذاری کرده چشمگیر است. ناتو گرچه سپاسگزار کمک‌های ایران است؛ ولی همچنان درباره انگیزه ایران دو دل است. مشارکت ایران در ساخت افغانستان پایدار، می‌تواند راه را برای همکاری بیشتر دو کشور و شریکان آنان در آسیای مرکزی و هند هموار کند. ایران به هندوستان اجازه داده تا ساخت یک جاده ۲۱۵ کیلومتری که بندر چابهار در ایران را به ولایت نیمروز افغانستان وصل می‌کند، در دست گیرد. در سپتامبر ۲۰۰۸ به عنوان بخشی از یک طرح بزرگتر ۱/۱ میلیارد دلاری به هزینه هند، جاده تکمیل شد و راهروی ترابری تازه‌ای به افغانستان محصور در خشکی بخشید. این جاده نه تنها فاصله افغانستان تا خلیج فارس را ۷۰۰ کیلومتر کوتاه‌تر نموده و انحصارطلبی پاکستان را در بازرگانی دریایی افغانستان در هم می‌شکند، که ایران را کارآمدترین مسیر ترابری از آسیای مرکزی به خلیج فارس می‌سازد.

افغانستان همچنین بازار خوبی برای کالاهای ایرانی است. آشکار است که هر گونه ناامنی در افغانستان، برای ایران سبب از دست رفتن بخشی از داد و ستد کالا و بازرگانی با این کشور می‌شود. از این رو، ایران همه تلاش خود را به کار می‌بندد تا از بروز ناامنی در افغانستان جلوگیری کند و بدین روش با پاسداری از مرزهای خاوری خود به منافع اقتصادی در بازرگانی با افغانستان آسیبی نرسد.

با همه آنچه گفته شد، تلاش ناتو برای معرفی ایران به عنوان کشوری مداخله‌گر در امور داخلی افغانستان، تهدیدی برای همکاری‌های اقتصادی ایران و افغانستان به شمار می‌رود (عباسی، ۱۳۹۰: ۲۲۰).

تأثیر سیاست‌های ایران در فرایند دولت سازی در افغانستان

اهداف و سیاست‌های ایران در افغانستان را می‌توان به دو بخش سیاست اعلامی و سیاست اعمالی تقسیم کرد:

الف. سیاست اعلامی

-تصمیم‌گیری در مورد آینده افغانستان باید به وسیله خود مردم افغانستان صورت گیرد. این همان اصلی است که در حقوق بین الملل به " اصل حق تعیین سرنوشت " معروف است.

-کشورهای خارجی نباید در امور داخلی افغانستان مداخله کنند. در حقوق بین الملل این اصل همان "اصل عدم مداخله در امور دیگران است.

-هر حکومتی در افغانستان بایستی فراگیر بوده و کلیه گروه‌های قومی و مذهبی این کشور را شامل شود. این اصل را اصطلاحاً "مداخله سازنده" نامیده می‌شود.

ب. سیاست اعمالی

-اصل ژئوپولیتیک: طبق این اصل، افغانستان؛ کشوری است که در همسایگی ایران قرار دارد و صرف نظر از ماهیت سیاست و حکومت در این کشور، ایران ناچار است با دولت حاکم کنار بیاید.

-اصل ژئوکالچر: طبق این اصل، ایران تلاش سعی نموده تا گروه‌هایی را که نوعی تعلق خاطر فرهنگی، تمدنی و مذهبی با ایران دارند را تشویق نماید تا در آینده سیاست و حکومت در افغانستان جایگاه شایسته‌ای داشته باشند.

-اصل ژئوآکونومیک: طبق این اصل، ایران تلاش داشت مانع از رخنه و نفوذ قدرتهای متخاصم در افغانستان شود. ضمن اینکه با گسترش دامنه نفوذ ایران در افغانستان، محور حوزه تمدنی فارس زبان (ایران، افغانستان، تاجیکستان) به عنوان یک محور استراتژیک تحقق پیدا می‌کرد.

-اصل ژئواستراتژیک: افغانستان از قابلیت‌های اقتصادی مهمی برخوردار است و دامنه حضور و نفوذ ایران در افغانستان می‌توانست زمینه را برای بهره برداری مطلوب از تواناییها و ظرفیتهای اقتصادی این کشور فراهم سازد. این امر به ویژه از جهت ایجاد یک افغانستان برخوردار از رفاه نسبی مطرح می‌نماید تا مشکلات آن سرزمین، مردم را به سوی ایران گسیل ندارد.

نقش جمهوری اسلامی ایران در روند دولت سازی افغانستان

-اقتصادی

روابط اقتصادی ایران و افغانستان در گذشته محدود بود ولی در پی تحولات اخیر افغانستان در حال گسترش است. ایران طی یک دهه گذشته نه تنها به یکی از شرکای مهم تجاری افغانستان

تبدیل شده است بلکه در مبارزه با مواد مخدر، توسعه زیرساختهای شبکه برق، احداث راههای شوسه، خط آهن، آموزش معلمان و مربیان فنی و حرفه‌ای و غیره همکاری گسترده‌ای با این کشور داشته است (اسماعیلی، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

درباره افغانستان باید اشاره داشته باشیم که این کشور به عنوان یک کشور جهان سومی و در حال توسعه که با مسائل اساسی در حوزه اقتصاد مواجه بود با آمدن کرزای، حمایت بین‌المللی و شکل‌گیری دولت ملی برخی از عوامل توسعه در آن فراهم شد اما حلقه گمشده توسعه آن، تشکیل پس-انداز ملی و یا انباشت سرمایه بود که این مهم با کمک‌های بین‌المللی فراهم شد (عباسی، ۱۳۹۰: ۲۱۰). از سال ۱۳۷۵ با حاکمیت طالبان بر کابل و بخش‌های دیگر افغانستان بویژه مناطق غربی که هم مرز با ایران است، روابط تجاری دو کشور برای مدتی محدود گردید تا اینکه بعد از طالبان مذاکرات تجاری دو طرف برای گسترش مبادلات اقتصادی آغاز گردید. پس از نابودی حکومت طالبان و برقراری امنیت نسبی در افغانستان، اولین مساله مهم موضوع مبادلات تجاری به خصوص میان افغانستان و کشورهای منطقه بود. عمده‌ترین روابط تجاری افغانستان در طول سال‌های گذشته با کشورهای همسایه به خصوص پاکستان، چین و ایران بوده است. روابط اقتصادی افغانستان و ایران که بیشتر در محور فعالیت‌های تجاری محصور بوده، در طول سال‌های گذشته، افزایش قابل ملاحظه و چشمگیری داشته است. از سویی دیگر، روابط اقتصادی میان دو کشور در بخش صنعت، بسیار محدود بوده است. به منظور سیاست‌گذاری، نظارت و هماهنگی در زمینه‌های مختلف، ستاد مشارکت در بازسازی افغانستان به ریاست معاون اول ریاست جمهوری در پاییز سال ۱۳۸۰ با عضویت وزاری امور خارجه، اقتصاد، جهاد کشاورزی، کشور، رییس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، رییس بانک مرکزی و دو تن از نمایندگان مجلس وقت تشکیل شد (عباسی، پیشین: ۲۱۶). همچنین جمهوری اسلامی ایران برای بازسازی افغانستان ۵۶۰ میلیون دلار به صورت اعتبار و کمک بلاعوض طی ۵ سال مابین سالهای ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵ در نظر گرفت و نیز نخستین کشوری بود که کار بازسازی در افغانستان را با احداث جاده دوغارون - هرات، احداث خط انتقال برق به هرات، راه‌اندازی گمرک میلک آغاز نمود (افغانستان، ۱۳۸۶: ۲۶۹-۲۷۳).

در زمینه روابط اقتصادی بحث حجم مبادلات تجاری و صادرات کالاها و خدمات فنی و مهندسی نیز مهم است که آمارها حاکی از افزایش حجم آن در طول سالهای اخیر است. در حالی که در سال ۱۳۸۱ بالغ بر ۱۵۰ میلیون دلار صادرات کالاهای غیرنفتی از ایران به افغانستان را داشتیم این رقم در سال ۱۳۸۸ به ۹۰۰ میلیون دلار رسیده است (عباسی: ۲۲۱). علاوه بر گسترش حجم مبادلات تجاری در سال ۱۳۸۴ از مجموع ۱۹۶ شرکت فعال سرمایه‌گذاری خارجی در افغانستان، ایران با ۱۲۵ شرکت فعال و میزان سرمایه ثبت شده در بین سایر کشورها ردیف نخست را به خود اختصاص داده بود (خاموشی، ۱۳۸۴). با اشتیاقی که ایران در بازسازی آینده افغانستان دارد می‌تواند

جایگاه مهمی داشته باشد.

حمایت از برنامه‌های دولت جدید افغانستان، از اهداف بنیادین جمهوری اسلامی ایران برای کمک به بازسازی افغانستان است. فرصت پیش آمده برای ملت افغانستان بسیار مهم و برای جامعه جهانی در خور توجه است، زیرا حق مردم افغانستان برای توسعه و پیشرفت، باید به رسمیت شناخته شود. ایران نیز در صدد است، در این کار بزرگ به خوبی ایفای نقش کند. توسعه تنها یک نیاز برای افغانی‌ها نیست، بلکه صلح و ثبات منطقه به توسعه افغانستان وابسته است و ایران نه تنها به خاطر مردم افغانستان، بلکه برای امنیت ملی و توسعه خود، خواهان صلح و توسعه افغانستان است (شاملو، ۱۳۸۲: ۱۲۳).

بخش کشاورزی

به دلیل فقدان سیستم کنترلی منظم، همه ساله مناطق وسیعی از مزارع کشور افغانستان دچار آفت می‌شود. به همین دلیل و در قالب همکاری‌های بخش کشاورزی جمهوری اسلامی ایران با افغانستان، وزارت جهاد کشاورزی در یک سطح عملیاتی گسترده در پنج استان افغانستان عملیات اجرایی جهت مبارزه با آفات کشاورزی را در مساحت ۴۰ هزار هکتاری آغاز کرد.

هزینه کامل این پروژه رقمی معادل ۴۵۰۶۰۰ دلار بوده که شامل آموزش ۱۵ نفر کارشناس افغانی، خرید سموم، سمپاشی، اقلام جانبی و سایر هزینه‌های پشتیبانی و اداری بوده است طبق توافق به عمل آمده ریاست حفظ نباتات وزارت زراعت افغانستان به عنوان مجری طرح و دفتر نمایندگی وزارت جهاد کشاورزی جمهوری اسلامی ایران در کابل ناظر فنی و کنترل کیفی طرح شناخته شده‌اند. این اقدام در استان‌های کابل، پروان، بغلان، بادغیس و بخش‌هایی از استان‌های بامیان و سمنگان به مرحله اجرا گذاشته شده است. این طرح از اوایل سال ۱۳۸۲ آغاز شده و در پایان خرداد ماه به پایان رسیده است.

برای سالهای بعد نیز این طرح استان‌های کابل، هرات، بغلان، بادغیس و فاریاب در دست مطالعه قرار گرفت. همچنین کارگاه آموزشی مبارزه با آفات کشاورزی برای کارآموزان افغان در استان خراسان آغاز به کار نمود (مهر برادری، ۱۳۸۶: ۱).

فرهنگی

یکی از مهمترین زمینه‌های همکاری ایران با افغانستان، رابطه فرهنگی این دو کشور با هم است. پیوندهای فرهنگی و تاریخی، مشترکات زبانی، دینی، سرزمین‌های حوزه خراسان بزرگ که افغانستان نیز قسمتی از آن بوده، مردم این دو کشور را به اعضای یک خانواده بزرگ تاریخی و

فرهنگی تبدیل کرده است.

قربان فرهنگی ایران و افغانستان می‌تواند باعث شود که روابط این دو کشور فراتر از ملاحظات سیاسی و اقتصادی قرار بگیرد که این امر با استقبال مردمی نیز مواجه می‌شود. اگر بسترهای لازم برای نزدیکی هرچه بیشتر فرهنگی این دو کشور فراهم شود آنوقت ارزش‌ها و سنت‌های مشترک می‌تواند پایه برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های بعدی در رابطه بین طرفین قرار گیرد. استفاده ایران از این اشتراکات فرهنگی باعث خواهد شد تا نسبت به سایر رقبای منطقه‌ای ایران در افغانستان برتری پیدا کرده و در صورت استفاده از این مزیت می‌توان مشکلات ناشی از حضور سایر کشورها را جبران نمود. با وجود اشتراکات فرهنگی بین ایران و افغانستان برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و تجاری راحت‌تر امکان‌پذیر است و استفاده از تمام ظرفیت‌های فرهنگی می‌تواند منجر به بهترین روابط بین این دو کشور شود. البته در مورد مذهب، مسئولان ایرانی باید به این نکته توجه داشته باشند که نباید بر جنبه‌ای خاص از مذهب اسلام تاکید کنند بلکه باید فعالیت‌های خود را در چارچوب کلی اسلام هماهنگ نمایند. جمهوری اسلامی ایران کمک‌های فراوانی برای تألیف و چاپ کتاب‌های درسی در افغانستان کرده است. معاون وقت وزیر آموزش و پرورش افغانستان در سال ۱۳۸۹ اعلام کرد که دولت ایران پس از سقوط طالبان ۳۰ میلیون دلار به آموزش و پرورش افغانستان کمک کرده و این کمک‌ها همچنان ادامه خواهد داشت. از کمک‌های دیگر ایران به گسترش آموزش در افغانستان بحث پذیرش دانشجو در دانشگاه‌های داخل ایران است و نیز تجهیز پنج کتابخانه دانشگاهی در پنج شهر افغانستان، تجهیز و راه‌اندازی مرکز فرهنگی هرات و اقداماتی مشابه این از جمله فعالیت‌های مهمی است که در این حوزه ایران در افغانستان انجام داده است (کولایی، ۱۳۸۰: ۸۹).

-دفاعی-امنیتی

ایران و افغانستان دو کشور برادر، دوست و همسایه‌ای هستند که بیش از هر کشور دیگری باهم پیوندها و منافع تاریخی مشترک دارند. دو کشور به لحاظ سوابق تاریخی در واقع دو جزء از یک پیکره واحد اند که طی سال‌ها تغییر و تحول سیاسی، به صورت دو جغرافیای مجزا درآمده‌اند. مرزهای سیاسی میان دو کشور اما به هیچ عنوان نمی‌تواند موجب گسست پیوندهای عمیق فرهنگی، دینی و تاریخی دو ملت همکیش و همزبان شود؛ بنابراین همکاری‌های امنیتی میان دو کشور از ضرورت‌های اصلی روابط دوجانبه محسوب می‌شود. شراکت استراتژیک دو کشور ایران و افغانستان در حوزه امنیتی همچنین زمینه ساز همکاری‌های گسترده‌تر دو دولت در حوزه‌های دیگر شده و به ایجاد اعتماد و احترام بیشتر دو طرف به همدیگر، کمک شایان توجهی خواهد کرد.

راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، گسترش همه‌جانبه همکاری با کشورهای منطقه به ویژه همسایگان است. پس از گذشت قریب به یک دهه از حضور آمریکا و پیمان ناتو در افغانستان، جنگ همچنان ادامه دارد و طالبان تهدید بزرگی علیه امنیت و ثبات افغانستان و منطقه به شمار می‌رود. با توجه به حوادث تروریستی و کشتار مردم افغانستان توسط طالبان و نیروهای ناتو که در گوشه و کنار این کشور اتفاق می‌افتد چنین به نظر می‌رسد که طالبان همچنان تهدید جدی علیه امنیت و ثبات این کشور به حساب آمده و نیروهای ناتو نیز مایل به تأمین امنیت کامل و ثبات پایدار در افغانستان نیستند یا اگر هم هستند واقعیت‌های موجود افغانستان نشان می‌دهد که این نیروها ناتوان از تحقق چنین مهمی است. بنابراین باید هرچه زودتر بدنبال یافتن راه حل‌های مناسبی برای برون رفت از بحران کنونی این کشور بود. بدون شک بحران کنونی افغانستان بدون همکاری‌های منطقه‌یی حل شدنی نیست و در این میان نقش جمهوری اسلامی ایران غیرقابل انکار است. و شاید از همین رو بود که ایران و افغانستان در پایان نخستین اجلاس کمیسیون همکاری‌های دفاعی خود در سال ۱۳۹۰ در تهران تفاهم نامه‌ای را در زمینه همکاری‌های دفاعی امضا کردند. برگزاری این کمیسیون مشترک همکاری‌های نظامی و دفاعی، باعث استمرار نقش مثبت ایران در کمک به افغانستان در تأمین امنیت این کشور خواهد شد. با توجه به تحولات مهم منطقه و حضور و تحرکات قدرتهای فرامنطقه‌ای در کشورهای منطقه، لزوم همگرایی و هم‌اندیشی دو کشور علاوه بر عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی در زمینه نظامی و امنیتی بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود (Shirazi, 2008: 25).

-سیاسی و دیپلماتیک

از زمان سرنگونی حکومت طالبان تاکنون روسای جمهور ایران و افغانستان چندین بار از کابل و تهران بازدید کرده‌اند. در جریان این بازدیدها، ده‌ها موافقتنامه در بخش‌های مختلف از جمله در بخش‌های اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و بهداشتی به امضا رسیده است. ایران کمک‌های بسیاری در زمینه احداث جاده، ایجاد مراکز بهداشتی، برق رسانی، کمک به بخش کشاورزی و غیره افغانستان کرده است. در این میان و درمقابل ادعاهای واهی مقامات و رسانه‌های خارجی مبنی بر دخالت ایران در افغانستان، مقام‌های مسئول افغانی از جمله رئیس‌جمهور این کشور همواره اتهام دخالت ایران در امور داخلی افغانستان را رد کرده‌اند (اسماعیلی، ۱۳۸۹: ۵۹).

با وجود فراز و نشیب‌های بسیار در روابط بین ایران و افغانستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان و با انتقال قدرت به حامد کرزای به تدریج روابط رسمی بین دو کشور روبه بهبود گذاشت و بلافاصله روابط

دیپلماتیک، فرهنگی و سیاسی بین دو کشور ارتقا یافت به گونه‌ای که اولین رئیس‌جمهوری که از کابل دیدار کرد، سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت ایران بود. از آن زمان تا به حال سیر روابط در عرصه‌های مختلف به سمت بهبود بوده و ایران کمک‌های متعددی در راستای حفظ ثبات و صلح در افغانستان به این کشور نموده است. روابط بین دو کشور بویژه پس از به قدرت رسیدن محمود احمدی نژاد در ایران و ابتکار جشن نوروز روند بهتری پیدا کرده است.

همچنین می‌توان از رفت و آمدهای هیاتهای سیاسی به عنوان یکی دیگر از شاخصه‌های مثبت یا منفی بودن در میزان روابط دو کشور یادکرد زیرا هرچه این رفت و آمدها بیشتر باشد بر گرمی روابط حکایت می‌کند و عکس این قضیه نیز صادق است. این موضوع از زمان انتقال قدرت به مجاهدین پس از سقوط رژیم وابسته به کمونیستها در افغانستان در سال ۱۳۷۱ وجود داشت و دیدارهای بسیاری بین مقامات ایرانی و مجاهدین انجام پذیرفت تا اینکه با به قدرت رسیدن طالبان روابط دیپلماتیک این دو کشور قطع شد زیرا ایران هیچگاه طالبان را به رسمیت نشناخت و همچنان دولت برآمده از مجاهدین و ربانی را دولت قانونی افغانستان می‌دانست. پس از حمله آمریکا و سقوط طالبان و انتقال قدرت به کرزای به تدریج روابط رسمی بین دو کشور روبه بهبود گذاشت و بلافاصله روابط دیپلماتیک، فرهنگی و سیاسی بین دو کشور ارتقا یافت. از آن زمان به بعد همواره دیدارهایی در سطح سران دو کشور انجام شده است و در سالهای اخیر نیز شاهد رشد آن هستیم (Kruetzmann, ۲۰۰۷:۳۵).

از زمان به قدرت رسیدن مجاهدین در افغانستان همواره بین ایران و این کشور دیدگاههای مشترکی پیرامون امور منطقه‌ای و جهانی وجود داشته است و این امر بویژه پس از سقوط طالبان و روی کار آمدن کرزای در این کشور در و نیازهای اقتصادی و امنیتی متقابلی که این دو کشور به یکدیگر دارند موجب اتخاذ مواضع مشترک در حوزه‌های مختلف شده است (اسماعیلی، ۱۳۸۹: ۱۶۴).

ملاحظات راهبردی جمهوری اسلامی ایران (تأثیر بر امنیت ملی ایران)

در نگاهی کلی می‌توان گفت که تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان، تحت هر شرایطی که شکل بگیرد، بر امنیت ملی ایران تأثیر مستقیم و غیر مستقیم بر جای خواهد گذاشت. علت آن است که افغانستان در حوزه فرهنگی تمدنی ایران قرار دارد و دو کشور مرزهای طولانی با هم دارند. مرزهایی که به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی حفاظت از آنها دشوار و با هزینه‌های بسیار سنگینی هم به طور کامل عملی نخواهد شد. صلح و ثبات در افغانستان و تشکیل حکومت فراگیر، متشکل از همه اقوام، می‌تواند به تثبیت امنیت در ایران منجر شود.

ایران در مرزهای شرقی خود، طی چند دهه گذشته، با مشکلات عدیده‌ای مواجه بوده است و

بی ثباتی و هرج و مرج داخلی در افغانستان، از عوامل اصلی این مشکلات بوده است. روند دولت سازی نوین در افغانستان، مسایلی متفاوت را در مرزهای شرقی ایران حاکم کرده است و برای ایران دارای تهدیدات و فرصت‌های متعددی بوده است.

مهم‌ترین فرصت ناشی از روند نوین دولت سازی را در افغانستان برای ایران «حذف تهدید گروه طالبان یا حداقل تضعیف شدید آن است. ایدئولوژی خشک و قشری گرایانه افراطی طالبانی و ارائه گرایش‌های قوی ضد شیعی آن و هرگونه تقویت آن در منطقه، از عوامل مخمل امنیت ملی ایران محسوب می‌شود، از این رو، بر چیده شدن حکومت طالبان به صورت مستقیم موجب حذف عوامل تهدید کننده امنیت ملی ایران شد. در روند دولت سازی، تلاش حکومت جدید نیز در راستای تضعیف و ریشه کنی طالبان بوده است؛ ولی هنوز نشانه‌هایی از قدرت گیری مجدد طالبان در افغانستان مشاهده می‌شود. قدرت یابی مؤثر و فراگیر مجدد طالبان در راستای مصالح امنیت ملی ایران نبوده و ایران باید اقدامات و سیاست‌های لازم را در این خصوص مد نظر قرار دهد.

دومین فرصت دولت سازی نوین در افغانستان برای ایران، «افزایش امنیت مرزهای شرقی کشور»، به عنوان یکی از ناامن‌ترین مرزهای ایران، طی چند دهه گذشته بوده است. تولید و قاچاق مواد مخدر عامل اصلی این ناامنی به شمار می‌رود و مبارزه با قاچاق و تولید مواد مخدر از جمله مسائل و منافع مشترک دولت ایران و حکومت کابل محسوب می‌شود؛ چراکه مواد مخدر از پشتوانه‌های مالی طالبان و ناامن کننده مرزهای ایران به شمار می‌رود. همکاری‌های دو جانبه دولت ایران و افغانستان در این حوزه، به افزایش امنیت مرزهای شرقی ایران منجر می‌شود و این امر از پیامدهای مثبت دولت سازی نوین در افغانستان تلقی می‌شود.

سومین فرصت ناشی از دولت سازی در افغانستان برای ایران، افزایش نسبی ثبات سیاسی در افغانستان، در نتیجه شکل گیری اقتدار مرکزی و کاهش بی نظمی و هرج و مرج داخلی در این کشور است. ثبات در افغانستان تأثیر مثبت و مستقیمی بر امنیت و ثبات در ایران خواهد داشت و بی ثباتی به زیان ثبات و امنیت منطقه منجر می‌شود. اقتدار مرکزی در افغانستان موجب تسهیل برقراری رابطه، تقویت همکاری‌ها و حل و فصل اختلافات و مسائل مشترک می‌شود و این امر در بلند مدت، گام مهمی برای نهادینه کردن روابط و تعاملات دو جانبه و توسعه در سطح منطقه‌ای تلقی می‌شود.

با وجود فرصت‌ها و پیامدهای مثبت ناشی از روند نوین دولت سازی در افغانستان برای ایران، این روند منشأ و در بر گیرنده چالش‌ها و تهدیدهایی نیز برای ایران است.

عمده‌ترین تهدید در این خصوص «حضور نظامی آمریکا در جوار مرزهای ایران» است. اگر مناسبات ستیزه جویانه بین ایران و آمریکا را در آینده قابل پیش بینی مداوم ارزیابی کنیم، اشغال

افغانستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی در ولایات مجاور ایران، امنیت ملی ما را تهدید می‌کند. هرگاه این موضوع به خصوص را با اشغال نظامی عراق در غرب ایران در نظر بگیریم، بی تردید احساس محاصره شدن ایران به وسیله آمریکا به دست خواهد داد. از همین زاویه است که می‌توان تصور کرد، تحولات افغانستان ممکن است، برای امنیت ملی، آنطور که در مرحله اول به نظر رسیده است و حذف طالبان از قدرت با استقبال روبرو شده است، در تمامی جنبه‌های آن مفید نباشد (ملازهی، ۱۳۸۳: ۵۶).

تهدید دیگر را می‌توان کم‌رنگ‌تر شدن نقش ایران در سطح سیاست اعلی و پر رنگ‌تر شدن و تداوم نقش آن در سطح سیاست سفلی دانست. برخی بر این باورند که آینده تحولات افغانستان در مسیری قرار گرفته که به احتمال زیاد، ایران را از یک بازیگر کانونی و مرکزی به یک بازیگر نیمه پیرامونی یا حاشیه‌ای تبدیل خواهد کرد. از این رو دستگاه تصمیم‌گیری ایران باید به این روند توجه کرده، با شناسایی دقیق متغیرهای دخیل و دستکاری این متغیرها از وقوع چنین وضعیتی جلوگیری کند.

نتیجه‌گیری:

ایران و افغانستان به حکم جغرافیای طبیعی دو همسایه‌اند که ناگزیر از همزیستی در جوار یکدیگرند. بی شک آنچه در دو سوی مرزهای مشترک دو کشور می‌گذرد بر حیات امنیتی و اقتصادی و انسانی آنها تأثیر مستقیم دارد. حال اگر پیوندهای عمیق تاریخی، فرهنگی و اقتصادی دو کشور را بر آن افزوده شود اهمیت آن دو چندان می‌گردد. بنابراین پرداختن به مطالعه و استیفای منافع ملی در مرزهای خاوری ایران از اهمیت بسزایی برخوردار است.

ظهور طالبان در افغانستان، از یک سو و نفوذ گروه‌های وابسته به آنها در داخل ایران سلب امنیت مرزنشینان را موجب شده بود و از سوی دیگر، از لحاظ پرستیژ چهره اسلام و به تبع آن جمهوری اسلامی ایران را در نظام بین‌الملل خدشه دار کرده بود. ایران نزدیک به دو دهه میزبان بیش از دو میلیون افغانی بود که هزینه‌های بسیار زیادی را بر پیکره اقتصاد کشور وارد می‌کرد و فرآیند توسعه اقتصادی را تحت تأثیر قرار داده بود. ظهور طالبان نیز ایجاد ثبات و بازگشت مهاجران را تا اندازه زیادی تضعیف کرده بود.

بنابراین رفع تهدیدات امنیتی طالبان در ایران مورد اجماع قرار گرفت و نوعی انسجام در رویکرد امنیتی به مسأله افغانستان بوجود آورد. بعد دیگر مسائل امنیتی کاسته شدن نفوذ پاکستان در افغانستان بعد از سقوط طالبان است. عملکرد پاکستان طی دو دهه گذشته نشان می‌دهد که ایران همواره از کنترل رفتار پاکستان در مورد افزایش عمق نفوذ استراتژیک این کشور در افغانستان

ناتوان بوده است. اما در حال حاضر وضعیتی بوجود آمده که پاکستان به عنوان اصلی‌ترین عامل بی‌ثباتی دهه گذشته در مقابل فشارهای بین‌المللی و فشار آمریکا مجبور به تغییر رفتار خود شده است. این امر ضمن اینکه باعث کاهش هزینه‌های ایران برای تأمین امنیت مرزهای خود شده، فرصت‌های زیادی برای ایران فراهم نموده است چرا که هر دولت ملی در افغانستان حاکم شود نمی‌تواند نقش منفی پاکستان را در بی‌ثباتی‌های افغانستان و تقویت طالبان نادیده بگیرد به ویژه که منطقه پشتونستان و خط دیوراند به صورت تاریخی محل نزاع دو کشور بوده است.

بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی و برهم خوردن امنیت در داخل افغانستان اصلی‌ترین دلیل عدم اجرای موافقتنامه‌های صد سال اخیر در مورد مسأله رود هیرمند می‌باشد. به طوری که این مسأله از مهم‌ترین مباحث مطرح در چارچوب مشکلات دو کشور بوده است.

مهاجرین و پناهندگان افغان یکی دیگر از مشکلات امنیتی ایران بوده است. این روند که بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی و جنگ و بی‌ثباتی در آن کشور تشدید شد مشکلات فراوانی برای ایران ایجاد کرد. ایران که خود درگیر جنگی خانمانسوز بود شاهد ورود فوج فوج پناهندگان به کشور بود، که پیامدهای منفی آنها هزینه‌هایی بر کشور تحمیل کرد. بدین ترتیب ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در افغانستان تحت هر شرایطی بر امنیت ملی ایران تأثیر مستقیم و غیرمستقیم دارد که حفاظت از آن با هزینه‌های سنگین هم امکان‌پذیر نیست. مرزهای مشترک و قاچاق مواد مخدر دیگر فاکتورهای امنیتی در نزدیکی دو کشور است.

با توجه به آنچه که در مورد نقش ایران، چه از نظر اقتصادی و چه سیاسی، در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر مطرح شد، می‌توان نتیجه گرفت که فعالیت ایران در برنامه‌ها و پروژه‌های بازسازی افغانستان بیش از بعضی از دیگر بازیگران حاضر در افغانستان جنبه عملی به خود گرفته است. این تلاش و نقش آفرینی ایران حاکی از اهمیت فوق‌العاده‌ای است که افغانستان و آینده آن برای امنیت ملی ایران دارد. هدف ایران کمک به تقویت دولت مرکزی و گسترش ثبات و امنیت در افغانستان بوده است. زیرا منافع ایران در پرتو دولتی نیرومند و همچنین افغانستانی با ثبات و امن خواهد بود نه کشوری بی‌ثبات و تهدیدگر و فاقد دولت. هر چند که با وجود ثبات و امنیت در افغانستان نمی‌توان از امنیت مطلق برای ایران از ناحیه این کشور حرف زد اما عقیده بر آن است که هر زمان دولت مرکزی قوی و با ثبات در افغانستان قدرت را در دست داشته، ایران خاطر آسوده‌تری نسبت به افغانستان داشته است.

منابع:

- افتخاری، اصغر (۱۳۸۵)، **کالبد شکافی تهدید**، تهران: دانشگاه امام حسین.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱)، **مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پرتو، افشین (۱۳۸۸)، «پیمان پاریس داستان جدایی غم انگیز افغانستان از ایران»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال بیست و چهار، شماره اول و دوم، مهر و آبان.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۲)، **روابط خارجی ایران (بعد از انقلاب اسلامی)**، تهران: انتشارات آوای نور.
- ربیعی، علی (۱۳۸۳)، **مطالعات امنیت ملی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین الملل.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۵)، «ژئوپلیتیک و مذهب در نظام بین الملل»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، شماره ۳ و ۴، پائیز و زمستان.
- شاملو، مهدی و کیومرث یزدان پناه (۱۳۸۲)، «روند باز سازی افغانستان: موانع و چالش‌های پیش رو»، **فصلنامه نهضت**، سال چهارم، شماره ۱۶، زمستان.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۱)، «بازی قدرت در صحنه افغانستان: اهداف و الگوهای رفتاری»، **مجله سیاست دفاعی**، تهران شماره ۴۰ و ۴۱، پاییز و زمستان.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۳)، **چالش‌های اساسی دولت کرزا، کتاب آسیا (۳)**، (ویژه افغانستان پس از طالبان)، تدوین ابراهیم خاتمی خسرو شاهی، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.
- فرجی راد، عبدالرضا، محمد درخور، سید هادی ساداتی (۱۳۹۰)، «ژئوپلیتیک نوین افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران»، **فصلنامه جغرافیای سیاسی**، سال سوم، شماره دوم، بهار.
- عباسی، ابراهیم (۱۳۹۰)، «کمک‌های مالی ایران به افغانستان: اهداف و آثار اقتصادی آن»، **فصلنامه روابط خارجی**، پاییز.
- کورنا، لورل (۱۳۸۳)، **افغانستان**، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: ققنوس.
- قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین (۱۳۸۷)، **دولت سازی، ملت سازی و نظریه روابط بین الملل**، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ماگنوس، رالف، اچ، نبی، وارن (۱۳۸۰)، **افغانستان**، ترجمه قاسم ملکی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ملازهی، پیر محمد (۱۳۸۳)، «ثبات در افغانستان و نقش آن در امنیت ملی ج.ا. ایران»، **کتاب**

آسیا (۳)، ویژه افغانستان پس از طالبان، تدوین ابراهیم خاتمی خسرو شاهی، تهران: موسسه ابرار معاصر تهران.

- واعظی، حمزه (۱۳۸۱)، افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران: نشر عرفان، تهران.

- ولی پورزومی، سیدحسین (۱۳۸۳)، گفتمان‌های امنیت ملی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- Beehner, Lionel (۲۰۰۶), Afghanistan, Five Years on, October, (www.CFR.ORG).

- Breuilly, John (۲۰۰۵), "Dating the Nation: How old is an old Nation," When is the Nation, Edited by Atsuko Ichijo (London: Routledge).

- Bromly, Simon (۲۰۰۷), "Connecting Central Eurasia to the Middle East in American Foreign Policy toward Afghanistan and Pakistan: ۱۹۷۹- present".

- Breuilly, John (۲۰۰۵), "Dating the Nation: How old is an Old Nation," When is the Nation, Edited by Atsuko Ichijo (London: Routledge).

- Dobbins, James, America's Role in Nation-Building from Germany to Iraq. Published ۲۰۰۳ by Rand. <http://www.rand.org/>

- George W. Bush during The address to the nation on the evening of ۹/۱۱.

- Goldman, O, Emily, (Spring ۲۰۰۳) New threat, New Identities and New Ways of war: The Source of Change in National Security Doctrine, Asian Journal of Political Science, USA: Bush And U.S National Security, Diplomatic History, Vol ۲۹, Nom ۳,

- Hunter, E. Robert (۲۰۰۹), "A New American Middle East Strategy", Survival. Vol. ۵۰. Nom ۶.

- Jones, Martin (۲۰۰۴), an Introduction to Political Geography: Space, Place and Politics (London: Routledge).

- Katz man, Kenneth. Iran's in Flounce Influence, CRS Report for

Congress, June ۱۳, ۲۰۰۶, p.۱

- Kruetzmann, Hermann, and (December ۲۰۰۷) Afghanistan and the Opium World Market: Poppy Production and Trade, Iranian Studies, Volume ۴۰, Number ۵.

- Muthiah, Alagappa (۱۹۸۷), The National Security of Developing States, Lessons from Thailand, (Malaysia: Institute of Strategic and Int. Studies.

- Mohammad Ayoob (۱۹۹۵), State linne - cunited, The Third world security predicament.

- Martin Jones (۲۰۰۴), an Introduction to Political Geography: Space, Place and Politics (London: Routledge), pp. ۱۹-۵۷.

- Mirdal.G. ۱۹۶۸. Asian Drama: An Introduction into the Poverty of Nations, London: Allen Lane the Penguin Press.

- Rand (۲۰۰۷), "Ungoverned Territories: A Unique Front in the War on Terrorism," Rand Research Brief, and ۲۰۰۷/۹/۱.

- Shirazi, Roozbeh (۲۰۰۸), Islamic in Afghanistan, the New Sentential Review, Vol ۸, No۱.